

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در جمع دو طائفه از روایات بود که پنج راه همراه با اشکالات آنها ذکر شده و در پایان دیدگاه برگزیده گفته شد. در اینجا مناسب است پیش از ورود به فرع بعدی دیدگاه صاحب جواهر (قدس سره) نیز در جمع روایات ذکر شود.

دیدگاه صاحب جواهر (قدس سره) در جمع روایات

صاحب جواهر (قدس سره) ابتدا این دو طایفه از روایات را ذکر کرده و در ادامه می‌فرماید: «فيه أن من المعلوم ضرورة عدم الوجوب بمجرد الاستطاعة العقلية التي تحصل بالخدمة و نحوها»؛ به مجرد استطاعت عقلی (که قدرت عقلی شامل راحله می‌شود، شامل مشی می‌شود، شامل این که کسی خادم دیگری بشود تا او را به حج ببرد نیز می‌شود و این يك اصل اولی است که به مجرد استطاعت و قدرت عقلیه) مسلماً حج واجب نیست. لذا آنچه در خبر ابوبصیر آمده که «يخدم القوم و يخرج معهم»، نمی‌توان به آن روایت عمل کرد.

البته بعد می‌گویند: «و لا يلتزمه هذا المتوقف»، این سخن اشاره دارد به صاحب مدارك (قدس سره) که در صفحه قبل بعد از این که روایات طایفه اول را صاحب جواهر نقل می‌کند می‌گوید: «فقد وسوس سيد المدارك و تبعه صاحب الحقائق»^[1] که اگر با مشی هم بتوانند به حج بروند طبق بعضی روایات (همان صحیحه حلبی و محمد بن مسلم و معاویه بن عمار را ذکر می‌کند) صاحب مدارك توقف کردند و حال آن که نمی‌توان به این توقف نیز ملتزم شد.

نکته دیگری که ایشان اشاره دارد آن است که «أن من المعلوم قصورها عن مقاومة ما عرفت من وجوه»^[2]؛ طائفه دوم قاصر است از مقاومت در مقابل طایفه اول. عبارت: «من وجوه» ظهور در این دارد که متعلق به «قصورها» است نه «ما عرفت»؛ یعنی صاحب جواهر (قدس سره) می‌فرماید طایفه دوم که چند روایت بیشتر نداشت نمی‌تواند در مقابل طائفه اول که روایات فراوانی داشت مقابله کند. شاید همان وجهی است که محقق خویی (قدس سره) ذکر کرد که دلالت طایفه اول بسیار قوی‌تر از طایفه دوم است (هر چند ما و مرحوم والد ما مناقشه کردیم، ولی شاید در ذهن صاحب جواهر همین باشد).

بنابراین یک وجه برای «من وجوه» همین است که بگوئیم دلالت طایفه اول اظهر است و صاحب جواهر با این بیان می‌گوید طائفه دوم اصلاً قابلیت مقاومت و معارضه با آن روایات طایفه اول را ندارد. شاید وجه دوم این باشد که روایات طایفه اول عمدتاً در مقام تفسیر آیه شریفه است، اما در طائفه دوم سؤال شده: «إن عرض عليه الحج»، یا «رجل عليه دين» و سایر روایات که در تفسیر آیه نیست.

به نظر می‌رسد صاحب جواهر (قدس سره) مسئله عمل طایفه را مطرح نکرده است. ایشان می‌فرماید: «فلا معنى لحمل تلك النصوص من جهتها على ارادة بيان ما لو توقف الحج على الزاد والراحله كما هو الغالب»؛ حال که این طایفه دوم قدرت مقاومت با طایفه اول را ندارد ما نمی‌توانیم این طایفه دوم را قرینه قرار دهیم برای تصرف در طایفه اول و به خاطر این طایفه دوم بگوئیم طایفه اول را حمل کنیم بر این که مراد از زاد و راحله‌ای که در طایفه اول است جایی است که حج متوقف بر زاد و راحله باشد، اما در جایی که حج متوقف بر زاد و راحله نیست و می‌تواند پیاده برود باز مستطیع است. می‌فرماید نمی‌توان این حمل را انجام داد؛ زیرا طایفه دوم فی نفسه قدرت مقابله با طایفه اول را ندارد.

بعد می‌فرماید همچنین وجهی نیست در این که کسی طایفه اول را حمل بر تقيه کند. بعد می‌گویند: «نعم لا بأس بالعكس لذلك»؛ یعنی با طایفه اول در طایفه ثانیه تصرف کنیم، «فتحمل هی [این طایفه دوم] على كون المراد من هذه النصوص بيان فضل الحج المندوب و الترغيب فيه»؛ به قرینه روایات طایفه اول بگوئیم اشتراط زاد و راحله در حج واجب است و قرینه قرار دهیم برای این که این روایات طایفه دوم که فرموده: «وإن كان على حمار اجدع ابتر» یا «یمشی و یخرج» این برای حج مستحبی است.

«وأنه لا بأس بتحمل هذه المشاق نحو ما ورد في زيارة الحسين عليه السلام و غيره من الائمة»؛ بگوئیم در حج هم خدای تبارک و تعالی می‌فرماید این مشقت‌هایی که انسان متحمل می‌شود هر چند با حمار معیوب خوب است، مثل این که انسان هر چه در زیارت امام حسین (علیه السلام) گرفتار مشقت شود اجر بسیاری دارد، بگوئیم روایت طایفه دوم نیز پیرامون حج مستحبی با تحمل مشقت بیان می‌کند.

پرسش و پاسخ در کلام صاحب جواهر (قدس سره)

سؤال مقدر این است که در این طایفه دوم نیز یکی دو روایت آمده که در تفسیر آیه شریفه است. می‌فرماید: «وكون ذلك وقع تفسيراً للآیه غير منافٍ بعد أن فسرت النصوص استطاعة الواجب»؛ این که برخی روایات طائفه دوم در تفسیر آیه آمده اشکالی وارد نمی‌کند؛ زیرا نصوص، استطاعت واجب را تفسیر کرده است که تخلیه السرب، قوت بدن، زاد و راحله، همچنین استطاعت مندوب را نیز ذکر کرده است. نتیجه آن که دیدگاه صاحب جواهر (قدس سره) نیز آن است که «و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً» در قدر مشترك بین الواجب و المندوب است، «فيكون المراد من الآية القدر المشترك».

تا اینجا نکته اجتهادی صاحب جواهر (قدس سره) این بود که چون طایفه دوم فی نفسها قوی نیستند قدرت مقاومت در مقابل طایفه اول را ندارند و ما با طایفه دوم حق تصرف در طایفه اول نداریم و باید با طایفه اول در طایفه دوم تصرف کنیم. بعد می‌گویند اگر کسی بگوید اینها دو دسته روایتند هم آن طرف و این طرف، در طائفه دوم نیز روایات معتبره وجود دارد می‌فرماید: «فليس إلا الطرح في مقابلة ما عرفت من الاجماع و النصوص السابقة»؛ حال اگر گفتید نه با این طائفه می‌شود در طائفه دیگر تصرف کرد و نه با طائفه اول می‌شود تصرف در این کرد، در اینجا چاره‌ای جز طرح طائفه دوم نداریم؛ زیرا يك طرف علاوه بر نصوص ما اجماعات منقوله هم داریم. بعد می‌گویند بلکه اجماع محصل نیز داریم که در استطاعت راحله معتبر است «سواء كان قادراً على المشي ام لم يكن».

بنابراین آنچه می‌خواهم از کلام صاحب جواهر استفاده کنیم آن است که می‌گوید ما باید این طایفه دوم را طرح کنیم؛ چون در مقابلش علاوه بر نصوص، اجماعات است.

حال سؤال این است که آیا ایشان می‌خواهد به قرینه اجماع بگویند پس به طایفه دوم عمل نشده، یا این که نه، ایشان يك چیز دیگری می‌خواهد در اینجا بگوید و این که حتی اگر مثل صاحب مدارك که خواستند يك مقدار به این روایات عمل کنند نباید عمل کنند؛ زیرا آن طرف در کنار آن روایات اجماع است. پس باید این طرف را طرح کنیم؛ یعنی صناعت اجتهادی این را

می‌گوید که حتی اگر بعضی از فقها بر طبق طایفه دوم عمل کرده باشند، ما باید طرحش کرده و کنار بگذاریم.

نکته شایان ذکر آن است که بین این دو مطلب فرق است، گاه فقیهی مثل مرحوم سید در عروه یا مرحوم والد ما می‌گویند فقها از طایفه دوم اعراض کرده و به آن عمل نکردند، در این صورت حتی اگر يك نفر از فقها به آن عمل کرده باشد این از اعتبار ساقط می‌شود و این حرف اعتبار ندارد؛ چون این در صورتی است که بگوئیم همه فقها اعراض کرده و کسی به آن عمل نکرده است، اما از عبارت این استفاده می‌شود که ما باید طایفه دوم را کنار بگذاریم هر چند برخی از فقها هم به آن عمل کرده باشند.

می‌فرماید: «و إن أبیت فلیس إلا الطرح فی مقابلة ما عرفت من الاجماع و النصوص السابقة بل یمکن دعوی تحصیله»؛ فکر نکنید آن طرف فقط اجماع منقول وجود دارد بلکه اجماع محصل هم وجود دارد، «كدعوی ضروریة عدم كفاية مطلق الاستطاعة فی الوجوب»؛ می‌گویند همان گونه که عدم کفایت مطلق استطاعت در وجوب ضروری است (یعنی هیچ فقیهی نمی‌گوید مطلق استطاعة ولو استطاعت عقلیه در وجوب حج کافی است)، در اینجا نیز همین حرف را بزنیم.

باید دید در روایات متعارض روش صاحب جواهر چیست؟ خود همین بحث در اینجا یکی از نمونه‌های روش اجتهادی صاحب جواهر در روایات متعارضه است و از آن به خوبی استفاده می‌شود که در تعارض، گاهی اوقات بعضی‌ها می‌گویند تعارض از ماده «عرض» است یعنی هم عرض بودن، نه! تعارض یعنی این دلیل خودش را به آن عرضه می‌کند و نتیجه‌اش تکذیب آن است و بالعکس. لذا باید این دو دلیل از جهت سند و دلالت توان مقاومت همدیگر را داشته باشند. صاحب جواهر می‌گوید اگر يك دلیلی من وجوهی تاب مقاومت با دلیل دیگر را ندارد اینجا نوبت تعارض نمی‌رسد.

بعد می‌فرماید: «و من هنا ظنّ بعض مشایخنا أن المراد بالاستطاعة المتوقف علیها وجوب الحج معنی شرعی مجمل»؛ می‌فرماید ما گفتیم راهی غیر از طرح نداریم و گفتیم ادعای این که مطلق استطاعت کفایت در وجوب نمی‌کند، بعضی از مشایخ ما گمان کردند که استطاعت يك معنای شرعی دارد که مجمل است؛ یعنی فقها دو گروه شده‌اند: يك گروه گفته‌اند يك معنای شرعی واضح دارد و يك گروه گفته‌اند معنای شرعی مجمل دارد.

بعد کسانی که می‌گویند معنای شرعی مجمل دارد به این معناست که خدای تبارك و تعالی از استطاعت يك معنایی را اراده کرده اما نمی‌دانیم چه معنایی اراده کرده است. حال که نمی‌دانیم اگر در يك چیزی شك کردیم دخیل در این معنای شرعی هست یا خیر، «فكلّ ما شكّ فی اعتباره فیها توقف الوجوب علیه»، باید آن هم آورده شود. بگوئیم نمی‌دانیم در کنار راحله این مورد هم در معنای شرعی معتبر است یا خیر؟ آن را نیز باید آورد تا وجوب محقق شود.

«و إن كان قد یناقش فیہ بأنا و إن علمنا عدم كفاية مطلق الاستطاعة بالوجوب» (این عبارت قرینه می‌شود که «و من هنا» یعنی عدم کفایت مطلق استطاعت در وجوب)، مناقش می‌گوید ما مناقشه می‌کنیم که قبول داریم که مطلق استطاعت در وجوب کفایت نمی‌کند، «إلا أن النصوص كشفت ما اعتبره الشارع فیها»، این نصوصی که آمده در معنای استطاعت، معنای شرعی را روشن کرده، «فیبقی غیره علی المراد بالاستطاعة ضرورة كون ذلك من قبیل الشرط الشرعی لها».

عبارت ایشان در اینجا روان نیست اما می‌شود معنا کرد. در عبارت «فیبقی غیره»، ضمیر به «غیر ما اعتبره الشارع» برمی‌گردد؛ یعنی شارع در این روایات برای استطاعت يك سری شرط قرار داده به عنوان استطاعت، این قید باقی می‌ماند؛ یعنی این که آیا آن غیر در مراد شارع در استطاعت دخیل است یا نه؟ «ضرورة كون ذلك من قبیل شرط الشرعی لها»؛ یعنی آن «ما اعتبر» از قبیل شرط شرعی برای استطاعت است.

«فحینئذ فما شكّ فی اعتباره فیها زائداً علی ما ثبت فی الشرع ینفی باصل العدم»، می‌فرماید حال در این روایات شارع آمده گفته

1) قوة البدن 2) تخلية السرب 3) زاد و راحله، زائد بر این اگر شك كرديم اصالة العدم را می‌آوریم، «ينفى بأصل العدم نحو غيرها من الفاظ المعاملة»؛ همانند غیر از استطاعت در الفاظ معامله. مثلاً اگر در الفاظ بيع و اجاره و اینها یا مضاربه شك می‌کنیم که آیا شارع این شرط را معتبر کرده یا خیر؟ اصل عدم اشتراط آن است.

اشكال بر كلام صاحب جواهر(قدس سره) و پاسخ آن

«فليس حينئذٍ لها حقيقة شرعية»، این عبارت ایشان بسیار عجیب است؛ زیرا ایشان از يك طرف می‌گوید شارع چه چیز را معتبر کرده؟ يك معنای شرعی، در نصوص آمده معنای شرعی را آورده و در مطلب بعد اگر غیر از آنچه که در نصوص آورده ما شك كرديم، با اصالة العدم منتفی می‌شود، بعد می‌فرماید حقیقت شرعیه برای استطاعت نیست! چگونه ممکن است؟! شما از يك طرف می‌گوئید «ما اعتبره الشارع في الروايات» برای استطاعت و از طرف دیگر می‌گوئید: «ليس لها حقيقة شرعية»، بعد می‌گوئید: «بل و لا مراد شرعی مجمل»^[3]، جمع بین این دو عبارت چگونه ممکن است؟

شاید يك وجه این باشد که در اینجا چون زائد را با يك اصل عقلایی درست كرديم (یعنی اصالة العدم) و می‌گوئیم اگر در زائد شك كرديم که آیا در معنای شرعی دخالت دارد یا نه؟ اصل عقلایی درست شده است این در حالی است که حقیقت شرعیه در جایی است که «تمام المعنى من البدو الى الختم» را شارع بیان کرده باشد. بنابراین اگر مقداری از يك معنایی را از روایات گرفتیم و مقداری دیگر از آن را از اصول عقلانی آوردیم، این نمی‌تواند حقیقت شرعیه باشد.

به بیان دیگر نمی‌شود گفت این مراد شرعی است؛ چون باید این قیدی که با اصالة العدم نفی كرديم داخل در مراد شارع باشد، پس نمی‌توانیم بگوئیم حتماً این مراد شرعی است؛ زیرا با اصالة العدم این را نفی می‌کنیم.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] □ «و على كل حال فقد وسوس سيد المدارك و تبعه صاحب الحقائق في الحكم بالنسبة إلى الراحلة فضلا عن الزاد من ظهور لفظ الاستطاعة في الآية في الأعم من ذلك الشامل للمستطيع بالمشي و نحوه من غير مشقة لا تتحمل كما اعترف به الأصحاب في حق القريب.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج 17، ص: 250.

[2] □ همان، ص 251.

[3] □ «و فيه أن من المعلوم ضرورة عدم الوجوب بمجرد الاستطاعة العقلية التي تحصل بالخدمة و نحوها كما تضمنه خبر أبي بصير منها، و لا يلتزمه هذا المتوقف، كما أن من المعلوم قصورها عن مقاومة ما عرفت من وجوه، فلا معنى لحمل تلك النصوص من جهتها على إرادة بيان ما لو توقف الحج على الزاد و الراحلة كما هو الغالب، أو على التقية أو غير ذلك، نعم لا بأس بالعكس لذلك، فتحمل هي على كون المراد من هذه النصوص بيان فضل الحج على المندوب و الترغيب فيه، و أنه لا بأس بتحمل هذه المشاق نحو ما ورد في زيارة الحسين (عليه السلام) و غيره من الأئمة (عليهم السلام) و كون ذلك وقع تفسيراً للآية غير مناف بعد أن فسرت النصوص استطاعة الواجب بما عرفت، و استطاعة المندوب بذلك، فيكون المراد من الآية القدر المشترك، أو أن المراد بيان حكم من استقر الوجوب في ذمته سابقاً أو غير ذلك، و إن أبيت فليس لها إلا الطرح في مقابلة ما عرفت من الإجماع و النصوص السابقة، بل يمكن دعوى تحصيله، كدعوى ضرورية عدم كفاية مطلق الاستطاعة في الوجوب، و من هنا ظن بعض مشايخنا أن المراد بالاستطاعة المتوقف عليها وجوب الحج معنای شرعی مجمل، فكل ما شك في اعتباره فيها توقف الوجوب عليه، لأن الشك في الشرط شك في المشروط، و إن كان قد يناقش فيه بأننا و إن علمنا عدم كفاية مطلق الاستطاعة في الوجوب إلا أن

النصوص كشفت ما اعتبره الشارع فيها، فيبقى غيره على المراد بالاستطاعة، ضرورة كون ذلك من قبيل الشرط الشرعي لها، و حينئذ فما شك في اعتباره فيها زائدا على ما ثبت في الشرع ينفي بأصل العدم نحو غيرها من ألفاظ المعاملة، فليس حينئذ لها حقيقة شرعية، بل و لا مراد شرعي مجمل. كما لا يخفى على من لاحظ النصوص و الفتاوى في المقام، و انما التحقيق ما ذكرناه.»
جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج17، ص: 251.